

نگاهی به مسأله اجزاء

□ عبدالله رضوانی *

□ حبیب الله حسینی **

چکیده

یکی از اباحت مهم و پر ثمره اصولی، مسأله اجزاء است. تحقیق حاضر در رابطه با این است که اتیان مأموره به با تمام اجزاء و شرایط، مقتضی اجزاء است یا نه؟ انجام مأمور به به هر امری نسبت به نفس آن امر مجزی است با همه خصوصیات و اجزاء و شرائط آن زیرا غرض مولا محقق شده. در این که اتیان مأموره به امر اضطراری از اتیان مأموره به امر واقعی کفایت می کند یا نه؟ جواب: اگر قائل به اجزاء شدیم موجب سقوط امر واقعی می شود و الا فلا. اگر کسی مأموره به امر ظاهری را انجام داد یعنی با اجرای استصحاب طهارت نماز خواند آیا از مأموره به امر واقعی که نماز با طهارت یقینی باشد کفایت می کند و باعث سقوط امر واقعی می شود یا خیر؟ جواب: همان جواب مسأله دوم است که اگر قائل به اجزاء شدیم موجب سقوط امر واقعی می شود و الا فلا. بحث دیگری که اینجا مطرح می شود این است که مسأله اجزاء همانند مسأله مقدمه واجب از مسائل عقلی به حساب می آید و معیار امتیاز مسأله عقلی از مسأله لفظی آن است که اگر حاکم در مسأله عقل باشد، مسأله عقلی بوده، و اگر حاکم لفظ باشد مسأله، مسأله لفظی خواهد بود و حاکم در مسأله اجزاء عقل است، چه آن که هدف بحث در مسأله اجزاء این است که ملازمه عقلی بین اتیان مأموره به امر اضطراری و یا ظاهری و بین اجزاء و کفایت به آن مأموره به امر واقعی و از مأموره به امر واقعی موجود است یا خیر؟

واژگان کلیدی: اجزاء، بدار، امر ظاهر، امر واقعی، امر اضطراری.

* فارغ التحصیل کارشناسی ارشد تبلیغ و ارتباطات.

** فارغ التحصیل سطح چهار جامعه المصطفی عَلَيْهِ السَّلَام العالمیه (habiballahahmadi238@gmail.com).

گفتار اول: اجزای مأموریه از امر خودش مطلقا

در این بخش هر مأموریه را نسبت به امر خودش مقایسه نموده می‌گوییم: آیا اتیان مأموریه به امر واقعی اولی کافی است یا نه؟ یعنی اگر مولا بفرماید در حالت اختیار نماز را با طهارت مائیه بخوانید و مکلف هم امثال نمود آیا لازمه است ثانیاً مع الوضو را تکرار کنیم یا نه؟ و به عبارت دیگر وقتی مأموریه با تمام خصوصیات و شرایط معتبره اتیان شد باز هم حالت انتظار مصرح است و باید همان نماز را مجدداً خواند یا همان نماز مع الوضو کفایت می‌کند؟ پاسخ مسأله را عقل بیان نموده، به نحو استقلال حکم به اجزا و کفایت نموده زیرا کسی که مأموریه را با شرایط معتبره اش اتیان کرد وجهی برای تکرار آن عمل وجود ندارد، چون غرض مولا حاصل شد و با حصول غرض امر او ساقط گشته و با سقوط امر دیگر مفهومی برای امثال مجدد باقی نمی‌ماند، مثلاً صلاة مع الوضو تا زمانی عنوان مأموریه داشت که امری به او تعلق گرفته بود، ولی هنگامی که مکلف مأموریه با شرایط معتبره اتیان نمود غرض مولا حاصل شد و امر او ساقط گشت و در نتیجه امری وجود ندارد، تا این صلاة مع الوضو مأموریه باشد.

در ارتباط به این جمله خوئی رحمته الله تحت عنوان «اجزاء کل مأمور به عن امره» می‌فرماید: و اما الکلام فی المسألة الاولى: فقد ذکر المحقق صاحب الکفاية أن اجزاء الاتیان بکل مأمور به عن امره عقلی سواء کان امرا واقعیا او اضطراریا او ظاهریا ضرورة أن العقل یستقل بعدم بقاء موضوع للتعبد ثانیاً (خراسانی، ۱۴۲۶، ص ۸۳۶).

اقول: الامر کما افاده رحمته الله و من هنا لا نزاع فيه و إن نسب الخلاف الى بعض و لكنه على تقدير صحته لا یعتقد به اصلا و الوجه فی ذلك: هو أن المكلف اذا جاء با المأمور به و أتى به خارجا واجدا لجميع الاجزاء و الشرائط حصل الغرض عنه لا محالة و سقط الامر و الا لزم الخلف او عدم امکان الامثال ابدا او بقاء الامر بلا ملاک و مقتضى و الجميع محال.

اما الاول: فلأن لازم بقاء الامر تعدد المطوب لا وحدته و هو خلف.
و اما الثانی: فلأن الامثال الثانی کا لامثال الاول فاذا لم یکن الاول موجبا بسقوط الامر فالثانی مثله و هكذا.

و اما الثالث: فلأن الغرض اذا تحقق فى الخارج و وجد كيف يعقل بقاء الامر
ضرورة استحالة بقاءه بلا مقتضى و سبب.
فالنتيجة: أن اجزاء الاتيان بالمأمور عن امره ضرورى من دون فرق فى ذلك بين
المأمور به الواقعى و الظاهرى الاضطرابى اصلا.
و على ضوء ما بيناه قد ظهر أن الامثال عقيب الامثال غير معقول. و لكن قد
يتوهم جواز الامثال بعد حصول الامثال فى موردین...

خلاصه کلام خوئی

ایشان تحت عنوان اتیان به مأمور به هر امری نسبت به خود آن امر مجزى است می‌فرماید: اما
سخن در مقابل مسأله اول: مرحوم آخوند در کفایه فرموده مسلما اجزاء اتیان به مأمور به هر
امری نسبت به خود آن امر عقلی است چه آن که آن امر امر واقعى یا اضطرابى و یا ظاهرى
باشد بلکه به بداهت عقل مستقلا حکم به عدم بقای موضوع برای انجام در مرحله دوم می‌کند.
در ادامه می‌فرماید: بنده با استفاده مرحوم آخوند هم نظر هستم و در این نزاع وجود ندارد
اگر چه نسبت مخالفت را بعضی داده شده بر فرض صحت کلام او اعتنا به کلامش نمی‌شود
دلیل عدم اعتنا به کلام بعضی عبارت از این که زمان که مکلف مأمور به را با همه خصوصیات
و اجزاء و شرائط در خارج انجام داده باشد غرض مولا تحصیل و اتیان شده است هیچ محال
پیش نمی‌آید در غیر این صورت لازم می‌آید جمیع آن امور محال است یا خلف یا عدم امکان
امثال دائمی صورت نمی‌گیرد و یا بقاء امر بدون ملاک و بدون مقتضى.

اما الاول: محققا از لازمه بقای امر تعدد مطلوب است نه وحدت مطلوب و این خلف است.
اما الثانى: محققا امثال دوم مثل اول است بنابر این وقتی که امثال اول موجب اسقاط امر
نشود دومى مثل اول است از حیث عدم اسقاط امر و * هکذا فتسلسل... و هو محال.
اما الثالث: مسلما وقتی که در خارج غرض مولا محقق شد بقاء امر چگونه معقول است؟
یعنی با تحقق غرض مولا بقاء امر معنا ندارد.

در نتیجه: یقینا اجزاء اتیان مأمور به نسبت به خود آن امر بدهی است اصلا تفاوت بین
انجام مأمور به به امر اضطرابى و ظاهرى و یا امر واقعى وجود ندارد در هر حال اتیان مأمور

به نسبت به امر آن مجزی است.

در پرتو آن چه که ما بیان کردیم هویدا است که امثال عقیب امثال غیر معقول است (خویی، ۱۴۲۲، ج ۱ ص ۳۶).

والحق أنه لا اشكال فی كون اتیان المأمور به فیها مجزیا عنها، و الدلیل علیه هو العقل لأن الامثال بعد الامثال مع حصول الغرض تحصیل للحاصل (مکارم، ۱۴۲۰، ج ۱ ص ۳۲۲).

یعنی قول حق این است که بدون اشکال انجام مأمور به به هر امری نسبت به نفس آن امر مجزی است با همه خصوصیات و اجزاء و شرائط آن زیرا غرض مولا محقق شده دلیل بر این مطلب عقل است یعنی عقل حکم می کند امثال دوم لازم نیست زیرا تحصیل حاصل است و هو باطل عند العقل.

گفتار دوم: اجزای مأمور به به امر اضطراری از امر واقعی

در این گفتار بخش بسیار مهم از مباحث اجزاء که در باب اجزاء مطرح است مورد بررسی قرار می گیرد این بخش خود دارای دو قسم است:

۱. اوامر اضطراری

و در ارتباط با اوامر اضطراری در دو مورد بحث می شود:

الف) مقام ثبوت

در این مقام چند چیز مورد بررسی قرار می گیرد.

- اقسام تکالیف اضطراری.
 - در کدام قسم اجزاء است و در کدام قسم اجزاء نیست.
 - «بدار» جایز است یا نه؟
- قبل از این که وارد بحث شویم باید به چند نکته به عنوان مقدمه توجه کنیم:

نکته اول: «نماز با تیمم»

نماز با تیمم که در این جا مورد بحث ما است آن «نماز با تیمم» است که مشروعیت آن - در

ظرف اتیانش - مسلم و محرز باشد و ما بعداً هم پی نبرده باشیم که این نماز از اول غیر مشروع بوده است بلکه این نماز باید از اول مشروع بوده و ما هم آن را با توجه به شرایطش اتیان کرده ایم و بعداً هم کشف خلاف نشده است مثلاً اگر شارع مقدس نماز با تیمم را در جایی مشروع کرده باشد که مکلف در تمام وقت فاقد الماء باشد در این صورت کسی که اول ظهر فاقد الماء است و یقین دارد که تا آخر وقت واجد الماء نمی شود و برایش جایز است که اول وقت نماز را با تیمم بخواند چون او یقین دارد که در تمام وقت فاقد الماء است پس نماز خواندن واجد الماء در این جا می فهمد که این نماز با تیمم مشروع نبوده چون واجد شرایط نبوده است و بحث ما در جای است که «نماز با تیممی» که اتیان شده مشروعیت داشته و بعداً هم کشف خلاف نشده.

نکته دوم: مفهوم لغوی و اصطلاحی «بدار»

(الف) بدار در لغت: از باب مفاعله بادر ییادر مبادرة بداراً بیداراً و بدّاراً است به معنای سرعت در انجام کار می باشد.

(ب) بدار در اصطلاح: بدار در اصطلاح علم اصول به این معنی است که اگر مکلف - مثلاً - ابتداء برای برای وضو آب پیدا نکند آیا می تواند همان اول وقت نماز را با تیمم بخواند یا این که با تا آخر وقت منتظر باشد که اضطرار «فقدان آب» رفع شود مگر آن که از پیدا شدن آب از همان ابتداء مأیوس باشد؟

نکته سوم: انسان ها دارای دو دسته حالات هستند:

(الف) حالت اول یعنی حالت اختیار و تمکن.

(ب) حالت دوم یعنی حالت اضطرار و عدم تمکن.

شرع مقدس برای هر دو حالت تکالیفی معین فرموده چه حال اختیار چه حال اضطرار.

با توجه به نکات مذکور حال به بررسی اصل مطلب می پردازیم:

مطلب اول: مرحوم آخوند - از نظر مقام ثبوت - چهار صورت تصویر می کند:

صورت اول: آن که تکلیف اضطراری «مأمور به اضطراری» تمام مصلحت تکلیف واقعی

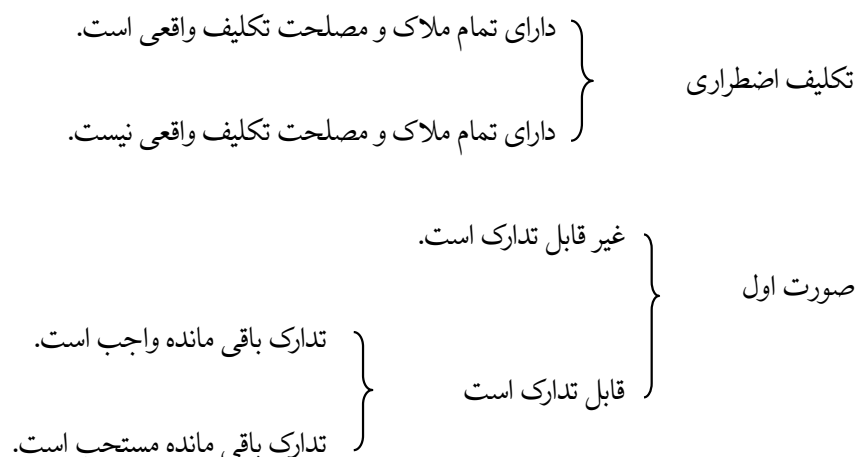
«مأمور به به امر واقعی» را دارا باشد. یعنی ثبوتاً ممکن است ملاک نماز با تیمم مانند ملاک

نماز با وضو باشد به طوری که اگر نماز با وضو صد درجه ملاک داشته باشد نماز با تیمم صد درجه ملاک دارد.

صورت دوم: آن که تکلیف اضطراری تمام ملاک مأمور به به امر واقعی ندارد به طوری که با انجام آن مقداری از ملاک می ماند و قابل تدارک هم نیست مثل این که نماز با وضو صد درجه و نماز با تیمم هشتاد درجه ملاک داشته باشد که این فرض با انجام نماز با تیمم بیست درجه از ملاک باقی می ماند به طوری که امکان جبران و تدارک آن وجود ندارد حتی اگر در وقت آب پیدا شود و بتواند نماز را با وضو خواند آن بیست درجه به دست نمی آید تا چه رسد به قضا در خارج وقت.

صورت سوم: آن که تکلیف اضطراری تمام ملاک مأمور به امر واقعی ندارد ولی در مقدار باقی مانده امکان جبران و تدارک وجود دارد و تدارک آن هم واجب است مثلاً کسی که نماز با تیمم خوانده است هم می تواند باقی مانده ملاک جبران کند حال چه در وقت (به صورت اداء) و چه در خارج وقت (به صورت قضاء) و هم باقی مانده به گونه ای است که تدارک آن واجب است مانند این که نماز با تیمم شصت درجه ملاک دارد و نماز با وضو صد درجه در این جا چون باقی مانده (چهل درجه) زیاد و غیر قابل اغماض است تدارکش واجب است.

صورت چهارم: آن که تدارک باقی مانده مستحب است زیرا باقی مانده آن قدر زیاد نیست که قابل اغماض نباشد. مثلاً اگر فرض شود که نماز با تیمم نود درجه مصلحت و ملاک داشته باشد چون باقی مانده (ده درجه) مقدار کمی است تدارکش مستحب می باشد نه واجب. حاصل اقسام «به صورت نموداری»:



مطلب دوم: بررسی اجزاء و عدم اجزاء در اقسام چهارگانه:

الف) اگر صلاة مع التیمم مانند صلاة مع الوضو وافی به تمام مصلحت و غرض مولا باشد و عبد هم- در حالت فقدان آب- آن را اتیان کند او تمام و صد درجه مصلحت نماز مع الوضو را استیفا نموده و در نتیجه نماز او نقصی ندارد لذا مجالی برای عدم اجزاء وجود ندارد گرچه در وقت صبر کند چنانچه تمکن از آب پیدا کند یعنی معلوم است که نتیجه قسم اول جای که تکلیف در این حالت کاستی و نقصان ندارد (اجزاء) است (خراسانی، ۱۴۲۶، ص ۸۳).

و هم چنین نتیجه قسم دوم (جایی که مقدار باقی مانده از ملاک جبران شدنی نیست) و قسم چهارم (جایی که مقدار باقی کم و قابل جبران است و جبران آن مستحب است) نیز اجزاء است یعنی در این دو قسم تکلیف اضطراری مجزی از تکلیف واقعی می باشد تنها قسم چهارم (جایی که مقدار باقی مانده کم و قابل جبران است و جبران آن واجب است) اجزاء نیست. بنابر این اگر کسی نماز را با تیمم بخواند چون چهل درجه مصلحت باقی می ماند اگر اضطرار رفع شود بایستی اعاده (در وقت) شود یا قضا در خارج وقت کند (همان، ص ۸۳).

مطلب سوم: نتیجه اقسام مزبور از ناحیه جواز بدار، عدم جواز بدار یک فرع فقهی است که اگر وقت نماز داخل شد و مکلف متمکن از آب نبود آیا همان اول وقت می تواند نماز با تیمم بجا آورد و به اصطلاح مبادرت کند و فوراً در اول وقت انجام دهد یا باید صبر کند و انتظار بکشد و تا آخر وقت به دنبال آب باشد؟

نتیجه صورت اول: مسأله جواز بدار و عدم آن در این صورت دائر مدار آن است که تکلیف اضطراری با چه خصوصیتی دارای مصلحت کامل شده و به تمام غرض مولا وفا کند؟ و بستگی دارد به این که چه شرایطی این عمل واجد تمام مصلحت صلوتی می شود آیا مجرد عروض عذر و اضطرار و لو در پاسی از وقت نماز را با تیمم مطلقاً واجد صد درجه مصلحت می شود مقید به هیچ قیدی و مشروط به هیچ شرطی نیست؟

اگر این باشد نتیجه اش جواز بدار است. یا این که تکلیف اضطراری به شرط انتظار کشیدن تا آخر وقت دارای مصلحت کامل می گردد یعنی باید تا آخر وقت نماز، منتظر باشیم و اگر در آن وقت عذرمان کماکان باقی بود وظیفه نماز با تیمم است و همین عمل کافی و وافی است

و اگر نه از اول وقت و به مجرد عذر واجد مصلحت نمی‌شود؟ اگر این باشد نتیجه‌اش عدم جواز بدار است یا این که تفصیل در کار است یعنی اگر اول وقت به کلی از دسترسی به آب و عروض حالت اختیار مأیوس و نا امید شدیم از همین اول نماز با تیمم داری مصلحت بوده و در نتیجه بدار جایز است ولی اگر مأیوس نستیم بلکه رجاء واثق به وصول ماء داریم و احتمال می‌دهیم که یک ساعت بعد به آب می‌رسیم در این صورت بدار جایز نیست وظیفه صبر و انتظار و امید به آینده است.

نتیجه صورت سوم: می‌فرمایند: در این صورت بدار و مبادرت جایز نیست مگر یک مصلحتی در این بدار وجود داشته باشد که جبران مصلحت فوت شده را بنماید مثل مصلحت اول وقت بودن که جواز بدار به این منظور مشروع و حکیمانه می‌شود و گر نه بدون وجود مصلحت مزبور هرگز بدار جایز نیست و مولای حکیم حکم به جواز آن نمی‌کند زیرا جواز بدار در فرض مزبور نقض غرض است که قبیح و از مولای حکیم صادر شود.

سؤال: چگونه نقض غرض است؟

جواب: چون مبادرت مذکور موجب تقویت قسمتی از مصلحت صلوتی می‌شود که اگر تجویز نمی‌شود مکلف صبر می‌کند و به آب می‌رسید و تمام مصلحت از بندگان یا موجب القاء آنان در مفسده شود البته گاهی یک مصلحت اهمی در کار است که برای آن اهم فدا کردن این هم منطقی است و خلاف حکمت نیست مثل مصلحت فضیلت اول وقت، برای این منظور تجویز بدار بلا مانع و بلکه عین حکمت است ولی با نبود مصلحت اهم تجویز بدار غیر حکیمانه است.

نتیجه صورت چهارم از حیث جواز و عدم جواز بدار: در هر صورت بدار جایز است و محذوری ندارد. با این تفاوت که در اول از این صورت (صورت سوم از چهارم) مکلف مخیر است که مبادرت کند و دو عمل بجا آورد. یکی عمل اضطراری که در اول وقت اتیا می‌شود و پنجاه درجه مصلحت را تأمین کند و دیگری عمل اختیاری است که در آخر وقت و پس از رفع اضطرار بجا می‌آورد و بدان وسیله بقیه مصلحت را بدست می‌آورد یا مبادرت نکند و دو عمل انجام ندهد بلکه صبر کند و انتظار بکشد و در آخر وقت پس از رفع اضطرار یک نماز با وضو

انجام می‌دهد و تما مصلحت به همان عمل کسب کند. البته فرض مرحوم آخوند صورتی است که هنوز وقت باقی باشد و عذر بر طرف شود این جای تخییر مزبور است. اما در فرض اول عذر پس از انقضای وقت جای برای تخییر نیست و در هر حال باید دو نماز بخواند. یک نماز با تیمم در وقت تا مصلحت وقت از دست نرود و یک نماز با وضو در خارج وقت تا بقیه مصلحت را جبران کند در صورت دوم از این دو صورت (صورت چهارم از چهار قسم) مخیر میان آن دو کار نیست و چنین نیست که واجب تخییری باشد که یا دو عمل و یا یک عمل بلکه معینا بدار جایز است زیرا بخش اعظم مصلحت را تأمین می‌کند و باقی مانده مهم نیست چه بسا برای کسب فضیلت اول وقت، بدار مستحب هم باشد و اعاده هم لازم نباشد و حداکثر مستحب است که پس از رفع عذر و اضطراب نماز را با وضو اعاده کند تا به ده درجه صد مصلحت باقی مانده برسد. این بود تمام مطالبی که رابطه با مقام ثبوت و امکان مطرح شد (محمدی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۷ تا ۴۹).

کلام سید خوئی در ارتباط به صورت چهارم از آن چهار صورت:
ایشان می‌فرماید:

وإن شئت قلت: إن المكلف إذا كان قادراً على الاتيان بالصلاة مع الطهارة المائية - مثلاً- في الوقت لم تصل النوبة الى الصلاة مع الطهارة الترابية لفرض أن الامر الاضطراري في طول الام الاختياري و مع تمكن المكلف من امتثال الامر الاختياري لا موضوع للامر الاضطراري و لازم ذلك عدم جواز البدار هنا واقعاً كما أن جوازه كذلك ملازم للاجزاء في الوقت و خارجه. فما افاه الله من الجمع بين جواز البدار واقعاً و عدم الاجزاء عن الواقع جمع بين المتناقضين ثبوتاً و هو مستحيل فاذن لا تصل النوبة الى البحث عنه في مقام الاثبات.

ولو تنزلنا عن ذلك و سلمنا امكان الجمع بينهما في مرحلة الثبوت يقع الكلام فيه عندئذ في مرحلة الاثبات و الدلالة. یعنی هل لادلة الامر الاضطراري اطلاق يمتسك به في المقام ام لا؟

ذهب المحقق صاحب الكفاية^(ع) الى أن له اطلاق (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲ ص ۴۶).

خلاصه کلام خوئی: محققاً وقتی که مکلف قادر بر انجام نماز با طهارت مائیه باشد مثلاً

در وقت، آنوقت نوبت به نماز با طهارت تراییه نمی‌رسد زیرا فرض بر این است که حقیقتا امر اضطراری در طول امر اختیاری قرار دارد نه در عرض آن در حال که مکلف امکان امتثال امر اختیاری را داشته باشد اصلا موضوع برای امر اضطراری وجود ندارد یعنی امر اضطراری تخصصا خارج است.

لازمه این کلام عدم جواز بدار واقعا در صورت چهارم از صور چهارگانه است کما این که جواز هم چنین ملازم با اجزاء در وقت و خارج از وقت است. در حال که آن چه را که صاحب کفایه استفاده کرده است جمع بین جواز بدار واقعا و عدم الاجزاء از واقع جمع بین متناقضین است ثبوتا و هو مستحیل.

در چنین مورد نوبت بحث به مقام اثبات نمی‌رسد.

فرضا اگر قبول کنیم و از ادعای خود کوتاه بیایم در این مرحله، ولی در مرحله اثبات نیز همان اشکال جاری و ساری خواهد بود. این بود خلاصه کلام خوئی.

ب) مقام دوم: مقام اثبات

در مقام ثبوت سه فرض را قائل به اجزاء و یک فرض را قائل به عدم اجزاء شدیم لذا در مقام اثبات هر کدام از آن سه فرض که مدلول ادله واقع شود- هر چند به نحو اجمالی- کفایت می‌کند یعنی آیا ظواهر ادله شرعیت صلاة مع التیمم مقتضی اجزاء هست به نحوی که اعاده و قضا لازم نباشد یا این که مقتضی عدم اجزاء است و به عبارت دیگر: همین مقدار که -اجمالا- بدانیم یکی از فروض سه گانه‌ی که نتیجه‌اش اجزاء است مفاد ادله است برای مقام اثبات کافی است اگر نتوانیم خصوص فرض را از دلیل استفاده کنیم زیرا فعلا نظر ما بر اجزاء و عدم اجزاء است و امر دائر بین صورت چهارم -که نتیجه‌اش عدم اجزاء است- و غیر صورت چهارم -که نتیجه‌ی آن ها اجزاء است- می‌باشد.

در مقام اثبات از دو جهت بحث می‌شود:

الف: در ارتباط با اعاده در ارتباط با قضا: یک بحث این است که اگر کسی نماز با تیمم خواند و در وقت واجد الماء شد آیا لازم است نماز خود را با وضو اعاده کند؟

ب: و بحث دیگر این است که چنین شخصی در خارج از وقت واجد الماء شد آیا لازم است نماز خود را قضا کند؟
کلام محقق آخوند خراسانی:
ایشان می‌فرماید:

و اما ما وقع علیه فظاهر اطلاق دليله مثل قوله تعالى «فلم تجدوا ماءً فتميموا صعيداً طيباً» و قوله عليه السلام «التراب احد الطهورين» و: (يكفيك عشر سنين) هو الاجزاء و عدم وجوب الاعادة أو القضاء و لابد في ايجاب الاتيان به شيئاً من دلالة دليل با لخصوص و با لجمله: فالمتبع هو الاطلاق لو كان و الا فالاصل و هو يقتضى البراءة من ايجاب الاعادة لكونه شكاً في اصل التكليف و هكذا عن ايجاب القضاء بطريق اولی.

و اما آن چه تکالیف اضطراری بر آن واقع شده‌اند یعنی نمونه اثبات آن‌ها، ظاهر اطلاق دلیل این تکلیف نظیر فرموده حق تعالی: پس اگر آب نیافتید با خاک پاک تیمم کنید و نیز به فرموده امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: خاک یکی از طهورین است تو را ده سال کفایت می‌کند این است که اتیان به مأمور به اضطراری موجب اجزاء بوده و اعاده و یا قضا واجب نمی‌باشد بلکه در ايجاب اتیان ثانوی نا چاریم از دلیل خاص که بر آن قائم شود. خلاصه کلام آن که آن چه که اتباع و اطاعتش لازم است همان اطلاق دلیل بوده که در صورت تحقیق آن به ما وائش نباید اعتنا و توجهی داشت و اگر وجد نداشته باشد مرجع اصل عملی است و آن در ايجاب مقتضی برائت از ايجاب اعاده می‌باشد زیرا شک در اصل تکلیف بوده چنان چه نسبت به بعد از وقت نیز اصل برائت از وجوب قضا می‌باشد به طریق اولی.

مستندات و امر اضطراری

- مرحوم آخوند: به سه مدرک اکتفا می‌کند البته ملاکات دیگر نیز وجود دارد مثل:
- ۱- «اقیموا الصلاة...» - «و ان کنتم مرضی...» و «فلم تجدوا ماءً فیمموا صعيداً طیباً» (نساء، ۴۳).
 - ۲- عن ابی جعفر علیه السلام قال: «ان التیمم احد الطهورین» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۳ ص ۳۸۶).
 - ۳- «... ان النبی صلی الله علیه و آله قال: یا اباذر یکفیک الصعید عشر سنین» (همان، ج ۳ ص ۳۶۹).

یعنی اگر بر فرض ده سال هم فاقد الماء باشید خاک هم مانند آب عنوان «طهوریت» دارد.

بحث اول: مسأله اعاده در ارتباط با امر اضطراری

در ارتباط با مسأله اعاده باید مطلبی را که در ابتدای بحث مقام ثبوت به عنوان مقدم مطرح کردیم مفروض قرار دهیم. آن مطلب این که اجزاء به این معنی است که عملی که انجام شده هیچ گونه کمبودی از نظر صحت و مشروعیت نداشته باشد و بعد از انجام عمل هم کشف خلاف صورت نگیرد و الا اگر عملی در ظاهر صحیح واقع شده باشد ولی بعدا معلوم شود که واجد شرایط نبوده و باطل واقع شده است جای این بحث نیست که بگوییم «آیا این مجزی است یا نیست».

مرحوم آیه الله فاضل لنکرانی؛ در قالب سؤال مسأله اعاده در ارتباط با امر اضطراری بیان کرده و می فرماید: آیا مقتضای ادله مذکور این است که وقتی عذر انسان بر طرف شد و حالت فقدان ماء به واجدیت ماء مبدل گشت همان صلاة مع التیمم که خواند بودیم کافی می باشد و نیازی به اعاده و قضا نیست؟

جواب: ظاهر اطلاق آیه کریمه شریفه این است که اگر تمکن از آب پیدا نکردید وظیفه شما اتیان الصلاة مع التیمم هست و بحثی از این ننموده که اگر بعدا واجد الماء شدید وظیفه شما صلاة مع الوضو است و هم چنین روایت مذکور دلالتی ندارد که اگر بعدا تمکن از آب پیدا کردید آن نمازی که با طهارت ترابیه اتیان شده مکفی نیست و باید اعاده و قضا شود لذا از اطلاق ادله مذکور نتیجه می گیریم: وظیفه فردی که دسترسی به آب ندارد اتیان الصلاة مع التیمم هست با این که ادله مذکور در مقام بیان وارد شده و مولا در صدد بیان وظیفه مکلفین بوده بحث و اشاره‌ی به قضا و اعاده ننموده لذا از طریق سکوت آن ها از جهت اعاده و قضا و اکتفا نمودن به همان صلاة مع التیمم استفاده می کنیم که: «لا یجب علیکم الاداء و القضاء».

اشکال: ممکن است کسی در اطلاق ادله مذکور مناقشه نماید که: متکلم و مولا فقط در مقام بیان وظیفه فعلی مکلفین بوده که در صورت عذر وظیفه آن ها اتیان الصلاة مع التیمم

است اما این که بعد از رفع عذر اعاده و قضا لازم نیست در صدد بیانش نبوده. در نتیجه نمی‌توان گفت به اطلاقات مذکور تمسک کرد.

جواب از اشکال: اگر نتوانستیم به ادله لفظیه و اطلاقات تمسک نماییم به اصل عملی رجوع می‌نماییم فرضاً کسی فاقد الماء بود نماز عصرش با تیمم خواند اما یک ساعت به غروب مانده واجد الماء شد در نتیجه شک نمود که آیا اعاده صلاة مع الوضوء بر او واجب است یا نه؟ در فرض مذکور مانعی از تمسک به اصل برائت وجود ندارد زیرا او شک در اصل تکلیف نموده و همان طور که در سایر شبهات وجوبیه و شک در تکلیف می‌گوییم تکلیفی نسبت به صلاة مع الوضوء -اعاده نماز- نداریم (لنکرانی، ۱۳۷۸، ج ۲ ص ۴۷).

بحث دوم: مسأله قضا در ارتباط به امر ضراری:

در این جا از دو جهت بحث می‌شود: یکی در ارتباط با اعاده و دیگری در ارتباط با قضا، یکی بحث این است که اگر کسی نماز با تیمم خواند و در وقت واجد الماء شد، آیا لازم است نماز خود را با وضو اعاده کند؟

بحث دیگر این است که اگر چنین شخصی در خارج از وقت واجد الماء شد آیا لازم است نماز خود را قضا کند؟

مرحوم محقق خراسانی می‌فرماید:

نعم لو دل دلیله علی أن سببه فوت الواقع و لو لم یکن هو فريضة كان القضاء واجباً
علیه لتحقق سببه و إن أتى بالفرض لكنه مجرد الفرض (خراسانی، ۱۴۲۶، ص ۸۶).
بلی اگر دلیل دلالت کند بر این که سبب قضا فوت شدن واقع است اگر چه
واقع فريضه و تکلیف الزامی نباشد باز قضا لازم است زیرا سبب آن که فوت واقع
باشد تحقق یافته و تحقق سبب موجب تحقق ایجاب مسبب است اگر چه مکلف
به غرض مولا وفا نموده باشد ولی این صورت صرف فرض و تصور است.

توجه: در ارتباط با قضا باید موضوع بحث را در جایی فرض کرد که عذر مکلف مستوعب باشد و در وقت واجد الماء نگردد. البته این مسأله فرض دیگری هم دارد، و آن این است که کسی در اول وقت واجد الماء بود ولی به جهت موسع بودن وقت نماز آن را تا آخر وقت

تأخیر انداخت و در آن هنگام که می خواست نماز خود را بخواند فاقد الماء گردید و چاره‌ی جز نماز با تیمم نداشت در این جا هم مسأله قضا مطرح است ولی مثال روشنش همان مثال اول است که مستوعب وقت بوده و در وقت واجد الماء نشده باشد، لذا از نظر اعاده مسأله‌ی به او توجه پیدا نکرده است، حال آن که خارج وقت واجد الماء شد آیا قضا بر او واجب است یا نه؟

بیان ذلک: در دلیل قضا چنین آمده «اقض ما فات» را چگونه معنی می کنید؟

ظاهر «ما فات» این است که: آن واجبی که از شما فوت شده قضا کنید و در محل بحث واجبی از مکلف فوت نشده بلکه واجب و وظیفه او اتیان الصلاة مع التیمم بود او هم امتثال کرده ایت.

اگر کسی بگوید معنی و بر داشت مذکور از دلیل قضا نیست بلکه منظور این است که اگر «واقعی» از شما فوت شده باشد گر چه آن «واقع» واجب و وظیفه شما نبوده باید آن «واقع» را قضا نمایید در این صورت باید گفت: نماز مع الوضو از مکلف فوت شده گر چه وظیفه او اتیان الصلاة مع الوضو نبوده و لکن چون تکلیف واقعی اولی او صلاة مع الوضو بوده لذا در خارج از وقت و تمکن از آب باید نمازش را با وضو قضا نماید (لنکرانی، ۱۳۸۵، ج ۲ ص ۴۷).

سید خوئی: در ارتباط با مسأله اعاده اطلاق ادله‌ی «فإن لم تجدوا...» و اصالة البراءة او قبول ندارد و ایشان تحت عنوان «و الصحيح فی المقام أن یقال» می فرماید:

إنه لا اطلاق لادلة مشروعية التيمم با لقياس الى من يتمكن من الاتيان با لعمل الاختياري في الوقت بداهة أن وجوب التيمم وظيفة المضطر و لا يكون مثله مضطرا لفرض تمكنه من الصلاة مع الطهارة المائية في الوقت و مجرد عدم تمكنه منها في جزء منه لا يجب كونه مكلفا با لتكليف الاضطرابي ما لم يستوعب تمام الوقت. قد ذكرنا في بحث الفقه أن موضوع وجوب التيمم هو عدم التمكن من استعمال الماء عقلا او شرعا في مجموع الوقت و ارتفاعه في الاثناء لم يكن المكلف مأمورا با لتيمم لعدم تحقق موضوعه...» (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲ ص ۴۷)

در ادامه ایشان می فرماید:

الى هنا قد انتهينا الى هذه النتيجة: أنه لا اطلاق لادلة الامر الاضطرابي في محل الكلام و من ضوء هذ البيان يظهر أنه لا يجوز التمسك باصالة البراءة ايضاً و ذلك

لان رفع الاضطرار فی اثناء الوقت كما هو المفروض فی المقام کاشف عن عدم تعلق الامر واقعا بالفعل الاختیاری التام و المفروض عدم امتثاله فاذن لا نشک فی وجوب الاتیان به لنتمسک باصالة البرائة عنه و علی الجملة: فما أتى به المكلف فی الخارج من الفعل الاضطراری لا امر به علی الفرض و ما كان متعلقا للامر لم یأت به فاذن کیف یشک فی وجوب الاعادة و من ذلك یتبأن أنه لا یجوز البدار هنا واقعا بداهة أن جوازه کذلك ملازم للاجزاء و من طبعی أن الاجزاء لا یمکن الا فی فرض وجود الامر بالفعل الاضطراری واقعا. (همان، ج ۲ ص ۵۸).

مرحوم سید خوئی رحمته الله می فرماید: قول صحیح مطابق با حق در مقام و محل نزاع گفته می شود: که قطعا ادله مشروعیت تیمم «فان لم تجدوا ماء...» نسبت به کسی که امکان اتیان مأموریه اختیاری را دارد در داخل وقت شامل نمی شود یعنی اطلاق ندارد به بداهت عقل محققا وجوب تیمم وظیفه شخص مضطر است، اصلا چنین شخصی مضطر نمی باشد این در فرضی است که شخص مکلف امکان اتیان صلاة با طهارت مائیه در داخل وقت را داشته باشد و با مجرد عدم تمکن مکلف از طهارت مائیه در جزء از وقت نه تمام وقت موجب نمی شود که مکلف به تکلیف اضطراری باشد مادام که مکلف مستوعب تمام وقت نباشد، یعنی عذر مکلف مستوعب نباشد در وقت واجب ماء شود، ایشان می فرماید: این مطلب را ما در فقه بحث نموده ایم که قطعا موضوع وجوب تیمم عبارت است از: عدم تمکن از استعمال آب عقلا یا شرعا در جمیع وقت، نه جزء وقت به مقتضای آیه کریمه: «فان لم تجدوا ماء...» و مانند آیه کریمه بنا بر این اگر فرض کنیم عدم استیعاب عذر مکلف را در جمیع وقت، و ارتفاع عذر را در اثنای وقت مکلف، مأموریه در تیمم نمی باشد زیرا موضوع تیمم محقق نشده است، در ادامه ایشان می فرماید: در این جا «محل نزاع» به این نتیجه می رسیم مسلما اطلاق برای ادله اضطراری در محل کلام وجود ندارد، و از پرتو و روشنایی این بیان این مطلب روشن می شود که تمسک به اصالة البرائة جایز نیست به علاوه عدم اطلاق ادله اضطراری و این عدم تمسک به اصالة البرائة به خاطر رفع اضطرار در وقت است نه در خارج از وقت همانطور که مفروض در مقام کاشف از عدم تعلق امر، واقعا به فعل اضطراری است، تا این که اتیان مأموریه به امر اضطراری مجزی از واقع باشد، بلکه از ابتدا امر به فعل اختیاری تام تعلق گرفته است و

فرض هم عدم انجام و امتثال فعل اختیاری است و در چنین صورتی شک نداریم وجود انجام فعل اختیاری تام را تا این که تمسک به اصالة البرائة کنیم، شکی در وجوب اتیان فعل اختیاری نداریم، تا این که مجرای اصالة البرائة باشد زیرا از ابتدا امر به فعل اختیاری تعلق گرفته نه اضطراری، بنا بر این شک در تکلیف وجود ندارد، بلی اگر امر از ابتدا به فعل اضطراری تعلق گرفته بود و مکلف آن را انجام داده باشد آن وقت شک برای مکلف حاصل می شود که آیا اتیان مأموریه به امر اضطراری موجب سقوط تکلیف می شود اعدا در داخل وقت و قضاء در خارج از وقت؟

خلاصه: آن چیزی را مکلف در خارج وقت از فعل اضطراری انجام داده امر به آن تعلق نگرفته است، و آن چیزی که امر به آن تعلق گرفته مکلف انجام نداده است، در چنین صورتی چگونه شکی در وجوب اعاده وجود دارد، از این جهت روشن می شود که بدار در این جا جایز نیست واقعا (زیرا امر اضطراری وجود ندارد) بدیهی است که جواز بدار نیز مستلزم اجزا است، طبیعی است این که اجزا ممکن نیست، مگر در صورت وجود امر به فعل اضطراری واقعا تعلق گرفته باشد.

گفتار سوم: اجزاء مأموریه به امر ظاهری از امر واقعی

بحث ما در گفتار سوم - که بسیار دقیق است - مربوط این است که: آیا اتیان مأموریه به امر ظاهری مجزی از اتیان مأموریه به امر واقعی اولی هست یا نه؟ در آغاز نیاز به ذکر مقدمه است که در آن چند نکاتی وجود دارد:

۱. حکم ظاهری و حکم واقعی عند الاصولیین به دو معنی به کار می رود:

الف) مراد از حکم واقعی عبارت است از احکامی که به وسیله ادله اجتهادی ثابت می گردد اعم از این که آن ادله یقین آور باشد از قبیل نص قرآن و سنت متواتر، و... و گمان آور باشد از قبیل: ظواهر قرآن، خبر واحد، و... در مقابل مراد از حکم ظاهری آن احکامی است که به وسیله اصول عملیه و ادله فقهیه اثبات می شود.

مثلا اصل برائت می گوید استعمال دخانیات حلال است و یا استصحاب می گوید فلان عمل هنوز هم واجب نیست.

ب) حکم واقعی حکمی است که در لوح محفوظ ثبت و ضبط است و خداوند نسبت به آن‌ها عالم است ما انسان‌ها چه عالم و چه جاهل و چه کافر و یا مسلمان در آن احکام مشترک هستیم و در مقابل حکم ظاهری حکمی است که از طریق امارات و اصول برای مجتهد ثابت می‌گردد. عند الجهل به حکم واقعی و ظاهری به این معنای اعم از حکم ظاهری بالمعنی الاول است، چون حکم ظاهری بالمعنی الاول مختص به احکام ثابت از طریق اصول عملیه بود و شامل امارات ظنی نمی‌شود ولی حکم ظاهری بالمعنی الثانی شامل این دسته از احکام هم می‌شود.

۲. کلام مرحوم مظفر در این مورد

می‌فرماید:

أنه لا شك في أن الأمر الواقعي في مورد الأصل و الأمانة غير منجز على المكلف بمعنى انه لا عقاب على مخالفته بسبب العمل بالأمانة و الأصل لو اتفق مختلفتهما له لانه -من الواضح- ان كل تكليف غير واصل الى المكلف بعد الفحص و اليأس غير منجز عليه ضرورة أن التكليف انما يتنجز بوصوله بأى نحو من انحاء الوصول و لو بالعلم الاجمالى. (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۵۰).

بدون شک در مورد و مجرای اصل و اماره امر واقعی بر مکلف مجزی نیست یعنی اگر مکلف به اماره و اصل عمل کند و اتفاقاً عمل او با امر واقعی مخالف باشد عقابی بر این مخالف نیست چون واضح است که تکلیفی که پس از فحوص (جستجو) و یأس (از پیدا کردن دلیل) به مکلف نرسد بر او مجزی نیست چرا که بدیهی است تکلیف در صورت وصول تنجز می‌یابد حال این وصول از راهی و لو از طریق علم اجمالی باشد.

۳. محل نزاع

محل نزاع آن جایی است که امر واقعی مجهول باشد و مکلف طبق اماره و یا اصل عمل نماید و بعداً کشف شود که مؤدای اماره و اصل حکم واقعی مخالفت داشته مثلاً اماره و یا اصل قائم شده‌اند بر این که در روز جمعه و در زمان غیبت نماز جمعه واجب است و مکلف طبق اماره

و اصل عمل کرده و پس از مدتی برایش کشف شد که حکم واقعی روز جمعه وجوب نماز ظهر بوده است. و آن چه که مسلم است بعد از کشف خلاف باید طبق امر واقعی عمل نماید و نزاع در این است که اتیان مأمور به با امر ظاهری که همان اماره و اصل باشد از مأمور به بامر واقعی کفایت می‌کند یا خیر؟ و آیا ملازمه عقلیه بین اتیان مأمور به بامر ظاهری و بین اجزاء کفایت از مأمور به واقعی و سقوط امر آن موجود است یا خیر؟

اگر ملازمه باشد اعاده اداء و قضاء واجب نمی‌باشد و اگر ملازمه نباشد اعاده واجب خواهد بود. در چنین موارد چهار صورت متصور است:

(الف) عمل بر خلاف واقع طبق اماره بوده و کشف خلاف یقینی می‌باشد.

(ب) عمل بر خلاف واقع طبق اصول بوده و کشف خلاف یقینی باشد.

(ج) عمل بر خلاف واقع طبق اماره بوده و کشف خلاف ظنی می‌باشد.

(د) عمل بر خلاف واقع طبق اصول بوده و کشف خلاف ظنی می‌باشد.

حال صورت سوم چهارم حکم واحدی دارد و لذا صورت مسأله سه تا می‌شود:

۱. کلام مرحوم مظفر در ارتباط با اجزاء در اماره با انکشاف خطاء یقیناً:

«و المعروف عند الامامیه عدم الاجزاء مطلقاً فی الاحکام و الموضوعات» (همان: ۲۵۱/۱).

ایشان می‌فرماید: معروف و مشهور در نیزد علمای امامیه آن است که این عمل مجزی نیست مطلقاً یعنی نه در موضوعات و نه در احکام در هر کدام که کشف خلاف شد اعاده واجب است.

قیام اماره به دو صورت است:

(الف) بر احکام: قیام اماره بر احکام این است که مکلف طبق اماره عمل می‌کند و بعداً به علم وجدانی و یقینی کشف شده است که عمل او برخلاف واقع بوده و حکم واقعی غیر از آن چیزی بوده که به وسط اماره ثابت شده است نزاع و خلاف در این است که آیا اتیان مأمور به بامر ظاهری (که همان مؤدای اماره باشد) از مأمور به واقعی کفایت می‌کند یا خیر؟

در باب اعاده سه نظریه وجود دارد:

نظریه اول: جمهور امامیه قائل به طریقت محض اند.

نظریه دوم: جمهور اهل سنت قائل به سببیت اند.

نظریه سوم: شیخ انصاری قائل به سلوکیت است.

مرحوم مظفر می فرماید:

الف) نزد امامیه عدم اجزاء است یعنی حکم واقعی را باید اعاده کند چه آن که علمای امامیه مذهب تخطئه را قبول دارند و بنابر مذهب تخطئه حجیت امارات از باب طریقت است یعنی اماره طریق محض است و تنها نقش که دارد نشان دادن واقع و طریق الی الواقع است بنابر این اگر مؤدای اماره مخالف با حکم واقعی باشد و کشف خلاف نشود مکلف مصلحت حکم را از داده و به خاطر این که بعد از فحص و جستجو طبق اماره عمل کرده است معذور می باشد یعنی در روز قیامت عقاب نمی شود اما اگر به عمل یقینی کشف خلاف شد حکم واقعی برای او منجز می شود مأمور به واقعی را باید اعاده کند و مصلحت فوت شده را تدارک نماید و قول به اجزاء خلاف قاعده خواهد بود

ب) مذهب مصوبه قائل به اجزاء است چون مذهب مصوبه حجیت امارات را از باب سببیت می داند به این معنی اگر مجتهد طبق اعاده که بر خلاف حکم واقعی است فتوا دهد خداوند طبق فتوای مجتهد حکمی را جعل می کند این حکم دارای مصلحت می باشد به اندازه مصلحت حکم واقعی، اما به اجماع علمای امامیه، مذهب مصوبه باطل است (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۱ ص ۲۵۰).

۲. اماره اگر به حکمی از احکام تعلق بگیرد به آن اماره «دلیل» می گویند، و اگر بر موضوع حکم خارجی تعلق یابد به آن اماره «بینه» می گویند.

اقسام تصویب

۱. تصویب منصوب به اشاعره

اشعری ها معتقدند که جعل حکم واقعی دائر مدار رأی مجتهد است و صفحه واقع خالی است از حکم می باشد و هر زمانی که مجتهد طبق اماره یا اصل به وجوب و یا حرمت شیئی فتوا داد خداوند همان حکم را جعل، و مصلحت و مفسده را ایجاد می کند.

۲. تصویب منصوب به معتزله

معتزلی‌ها معتقداند که در شریعت اسلام احکام واقعی که بین عالم و جاهل مشترک است وجود ندارد و دارای مصلحت و مفسده می‌باشند منتهی فعلیت آن بستگی را رأی مجتهد دارد به این معنی که اگر در نزد مجتهد اماره قائم شده بر وجوب صلاة جمعه مثلا، و حکمی واقعی وجوب نماز ظهر باشد بر طبق مؤدای اماره حکم جعل می‌شود و مصلحت ایجاد خواهد شد، همین حکم که بر طبق اماره جعل شده فعلیت دارد نه حکم واقعی و مصلحت که ایجاد شده قوی‌تر از مصلحت حکم واقعی است و باعث اضمحلال مصلحت واقعی خواهد شد یعنی انقلاب در حکم و مصلحت واقعی بوجود می‌آید.

۳. تصویب منسوب به شیخ اعظم انصاری

که قیام اماره به سبب احداث مصلحت در نفس سلوک و تطبیق عمل را بر مؤدای اماره خواهد شد و تغییر و تبدل در حکم واقعی و مصلحت آن بوجود نمی‌آید (همان، ج ۱ ص ۲۵۲).

جهت فارق بین مسلک سلوکیه و بین مصوبین

الف) طرفداران مذهب مصوبه قائل هستند که خود عمل مصلحت دارد مثلا اماره قائم شده بر وجوب صلاة جمعه و در واقع نماز ظهر واجب می‌باشد مصوبین می‌گویند نفس صلاة جمعه که مؤدای اماره است مصلحت دارد.

ب) ولی بنابر قول به مصلحت سلوکیه صلاة جمعه که مؤدای اماره است مصلحت ندارد بلکه سلوک و رفتار و عمل کردن بر طبق اماره مصلحت دارد.
در ادامه مرحوم مظفر می‌ماید:

لکنه - علی تقدیر صحة هذا لقول- لا يقتضى الاجزاء ایضا لانه علی فرضه تبقى مصلحة الواقع علی ما هی علیه عند انکشاف خطاء الامارة فی الوقت او فی خارجه.
توضیح ذلک: ان المصلحة السلوکیة المدعاة هی مصلحة تدارک الواقع باعتبار أن الشارع لما جعل الامارة فی حال تمکن المکلف من تحصیل العلم بالواقع فإنه قد فوت مصلحة الواقع فلا بد من فرض تدارکه بمصلحة تكون فی نفس اتباع الاماره

و اللازم من المصلحة البی يتدارك بها الواقع أن تقدر بقدر ما فات من الواقع من مصلحة لا اكثر.

و عند انكشاف خطأ في الوقت لم يفت من مصلحة الواقع الا مصلحة فضيلة اول
و عند انكشاف خطأ في خارج الوقت لم تفت الا مصلحة الوقت اما مصلحة اصل
الفعل فلم تفت من المكلف لا مكان تحصيلها بعد الانكشاف فما هو الملزوم للقول
بحصول مصلحة يتدارك بها اصل مصلحة الفعل حتى يلزم الاجزاء؟ (همان: ۲۵۳/۱).

خلاصه كلام مرحوم مظفر

ایشان می فرماید: بنابر قول به مصلحت سلوکیه «اجزاء» بر خلاف قاعده است و قول به اجزاء نیاز به دلیل دارد چه آن که مصلحت سلوکی تا زمانی بر پا است و تدارک مصلحت واقعی را می نماید که کشف خلاف نشده باشد و پس از کشف خلاف مصلحت سلوکی از کار می افتد مثلاً فرض می کنیم واجب واقعی صلاة ظهر است و اماره قائم شده بر وجوب صلاة جمعه و مکلف بر طبق اماره عمل کرد و صلاة جمعه را انجام داد و سپس کشف خلاف شد کشف خلاف اگر در وقت اتفاق افتاد تنها فضیلت وقت فوت شده و مصلحت سلوکی آن را تدارک می کند و اما مصلحت نماز ظهر فوت نشده برای این که مکلف می تواند نماز ظهر را در ساعت دوم و سوم وقت بخواند و باید اعاده کند و اگر کشف خلاف در خارج وقت اتفاق افتاده باشد تنها چیزی که فوت شده مصلحت انجام واجب در وقت آن می باشد و این مصلحت فوت شده با مصلحت سلوکی تدارک نمی شود و لکن مصلحت عمل که صلاة ظهر باشد فوت نشده است چه آن که بعد از کشف خلاف مکلف می تواند آن را در خارج وقت قضاءً انجام بدهد و قضای صلات ظهر واجب نخواهد بود بنابر این بنابر قول به مصلحت سلوکی نمی توان «اجزاء» را پذیرفت، همان طوری که اماره در احکام اقتضاء اجزاء را نداشت در موضوعات ایضا مقتضی اجزاء نمی باشد چه آن که اماره در موضوعات همانند احکام به نحو طریقیّت اخذ شده... و اما اجزاء در اصول را در فصل اول مفصلاً بیان کردیم.

مستندات ظواهر

الف) «کل شیئی طاهر حتی تعلم أنه قدر»

(ب) «کل شیئی لک حلال»

(ج) «لا تنقض الیقین بالشک»

(د) «لا صلاة الا بطور» (همان، ج ۱ ص ۳۵۳)

نتیجه

مسأله اجزاء تحت عنوان چهار مسأله مطرح می‌باشد:

۱. مسأله اول: در اتیان مأمور به چه واقعی باشد یا اضطراری باشد و یا ظاهری به امر خودش کفایت می‌کند، و باعث سقوط امر خودش می‌شود، مثلاً اگر کسی مأمور به امر واقعی اختیاری را اتیان کند امر اختیاری و واقعی امثال شده و ساقط خواهد شد، مثلاً: «صل صلاة الظهر».

۲. مسأله دوم: در این که اتیان مأمور به امر اضطراری از اتیان مأمور به امر واقعی کفایت می‌کند یا نه؟ مثلاً اگر کسی مأمور به امر اضطراری انجام داد یعنی با تیمم نماز خواند آیا از مأمور به امر واقعی کفایت می‌کند که نماز با وضو باشد و باعث سقوط امر واقعی می‌شود یا خیر؟
جواب: اگر قائل به اجزاء شدیم موجب سقوط امر واقعی می‌شود و الا فلا.

۳. مسأله سوم: اگر کسی مأمور به امر ظاهری را انجام داد یعنی با اجرای استصحاب طهارت نماز خواند آیا از مأمور به امر واقعی که نماز با طهارت یقینی باشد کفایت می‌کند و باعث سقوط امر واقعی می‌شود یا خیر؟

جواب: همان جواب مسأله دوم است که اگر قائل به اجزاء شدیم موجب سقوط امر واقعی می‌شود و الا فلا.

۴. مسأله چهارم: آن است که مسأله اجزاء همانند مسأله مقدمه واجب از مسائل عقلی به حساب می‌آید و معیار امتیاز مسأله عقلی از مسأله لفظی آن است که اگر حاکم در مسأله عقل باشد، با مسأله عقلی بوده، و اگر حاکم لفظ باشد مسأله

مسأله لفظی خواهد بود و حاکم در مسأله اجزاء عقل است، چه آن که هدف بحث در مسأله اجزاء این است که ملازمه عقلی بین اتیان مأمور به امر اضطراری و یا ظاهری و بین اجزاء و کفایت به آن مأمور به امر واقعی و از مأمور به امر واقعی موجود است یا خیر؟

کتابنامه

قرآن کریم.

- آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، مؤسسه آل البيت: لاحیاء تراث، قم، ۱۴۲۶ق.
- خوئی، سید ابو القاسم، محاضرات الاصول، مؤسسه احیاء امام خوئی، قم، ۱۴۲۲ق.
- عاملی، حر، وسائل الشیعه، آل البيت، قم، ۱۴۰۹.
- لنکرانی، محمد، ایضاح الکفایة، مترجم، سید محمد حسینی، انتشارات نوح، قم، ۱۳۷۵ش.
- محمدی، علی، شرح اصول فقه، فرهنگ رجاء، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- محمدی، علی، شرح کفایة الاصول، امام حسن بن علی (علیه السلام)، ۱۳۸۲.
- مظفر، محمد رضا، اصول فقه، انتشارات اسماعیلیان، قم.
- مکارم شیرازی، انوار الاصول، نسل جوان، ۱۴۲۰.

